

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید

۱۰/۱۱/۲۹

بنیاد قضاوت‌های انسان‌های ملیگرا منافع ملت است!

قضاوت‌ها در موارد گوناگون نظر به نگرشها، برداشت‌ها، سلیقه‌ها و سائقه‌های افراد، مختلف اند. علاوه بر نگرش‌ها و برداشت‌های ذهنی و سلیقه‌ها و سائقه‌ها موارد دیگری هم هستند که غالباً علت قضاوت‌ها یا داوری‌های انسان‌ها در مورد رویدادها یا پدیده‌ها یا شخصیت‌ها و مردم می‌شود. یکی از این دلایل نسبت‌ها یا تعلقاتی است که انسان‌ها با هم دارند.

قضاوت برادر کرزی در مورد کرزی، همین‌گونه قضاوت کرزی در مورد برادرهایش قضاوت مبتنی بر نسبت دو برادری است که با هم دارند؛ گذشته از این که - به گفته برخی رسانه‌ها - آقای کرزی در منافع عواید مصروفیت‌های تجاری برادرش شریک است. یکی نسبت برادری، و دیگر نسبت مشارکت در کار و تقسیم منافع. نظر کرزی در مورد رئیس دفتر کارش به ارتباط پولی که از ایران گرفته بودند، عملی که خیانت آشکار به ملت و کشور به حساب می‌آید - که با تأسف همانگونه که در جایی نوشتم که به مجرد وقوع یک حادثه یا خطائی همیشه غوغاها برپا می‌شود، ولی بعد از چند روز همه چیز می‌خوابد و فراموش می‌گردد، فراموش ما شده است - نه ب[خاطر برادری است، که از سود مشترکی بر می‌خیزد که این دو - و افراد دیگری - از این معاملات می‌برند؛ اگر موضوع هم زبانی یا هم نژاد بودن کرزی و داوودزی را برای یک لحظه در نظر نگیریم!

این یک موضوع؛ موضوع دوم این که:

چرا کرزی از ایران پول می‌گیرد و چرا ایران به کرزی پول می‌دهد؟ آیا ایران بدون کدام مقصد و مرام و هدفی به ما و به کشورهای فلسطین و لبنان و سوریه و... کمک می‌کند، آنگونه که حاتم طائی به هر درمانده بیچاره معاونت می‌کرد؟ اگر چنین فکر کنیم، باید به ساده دلی خود بگریم. چنین نیست! ایران برای آن به کرزی وامثال کرزی که تعداد آن‌ها در کشور ما کم نیستند، و همه آنها را خوب می‌شناسیم، پول می‌دهد که می‌خواهد از طریق این عناصر بی‌مسئولیت ضدملی در این کشور نفوذ کرده بین افغانها ایجاد اختلاف نموده کشور را باز هم بی‌ثبات و

در نتیجه به سرحد تجربه برساند. پس کرزی زمینه ساز گسترش نفوذ ایران برای تخریب بنیان های این ملت است؛ به معنی دیگر کرزی خاین است!

مسأله سوم منحنیت مقدمه برای وارد شدن به اصل گفتار این است که:

کسی که در خدمت اهداف بیگانه ها قرار دارد، هیچ وقت نمی تواند یک انسان ملی باشد؛ و انسان هائی که خود را شخصیت های ملی می نامند، به نظر من نه تنها چنین انسان ها را انسان های ملی نمی دانند، که اگر تصادفاً چنین انسانهائی به قدرت هم برسند، آن ها را به رسمیت نمی شناسند؛ چه رسد به آن که از چنین انسان هائی انتظار و درخواست و آرزو و امیدی انجام یک کار بزرگی را داشته باشند.

راستی چگونه از این انسان هائی که با نام و با آبروی مردم معامله می کنند و عملاً قصد شکستن کمر کشور را دارند، و ما ادعا داریم که آنها را به رسمیت نمی شناسیم، توقع می کنیم که آرزو یا آرزوهای ما را برآورده کنند؟ فراموش نکنیم که این داد و گزفتهای خاینانه قرار نوشته برخی منابع، از جمله قرار نوشته " نیویارک تایمز " به شکل منظم، یعنی از گذشته و همیشه در زمان های معینی صورت می گرفته است.

بر می گردیم به ادامه بحث نسبت ها و قضاوت ها:

نسبت قانونی با داکتر عبدالله، با نسبت کرزی و برادرش تفاوت میکند. نسبت داکتر عبدالله و قانونی نسبت قومی - منطقه ئی و نسبت حفظ و بقای انواع منافع، از جمله حفظ و تأمین منافع پولی - اقتصادی - سیاسی - فرهنگی (اگر خورده فرهنگ ها را در نظر بگیریم) می باشد. نوع نسبت قانونی و داکتر عبدالله، با نوع نسبت کرزی و عمر داوودزی، ولی چندان تفاوت ندارد.

همینگونه نسبت تمام مردم پنجشیر به این دو انسان یا نسبت تقریباً اکثریت ازبکان با دوستم، نسبت هزاره ها با خلیلی یا محقق و... و به تبع آن قضاوت های این ها در مورد اشخاصی که مورد تأیید این ها هستند، تفاوت دارد. این نوع قضاوت ها از دید اشخاصی که با هم رابطه خونی یا قومی یا حزبی و غیره دارند و یک دیگر را همواره به نام قوم و قبیله و زبان و سمت و مذهب و ایدئولوژی و... تأیید یا تبریئه میکنند، قضاوت هائی نیستند که در سطح یک کشور یا در مقیاس یک ملت مورد تأیید همگانی قرار گیرند. در مورد یک قضیه یا یک رویداد در یک کشور هر شخص یا هر کسی چیزی یا چیز هائی می گوید، ولی معیار کار ها را در رابطه با سود جمعی یک کشور، تنها سود و منفعت جمعی یا ملی یک کشور تعیین میکند، نه سود و ضرر، یا نظر یک انسان یا یک قوم - پشتون یا تاجک یا هزاره و ازبک و...!

و حال می پردازم به اصل موضوع:

در مورد کار اشخاص سیاسی مقتدر و مسؤول که کار های شان سبب توسعه و یا رکود و عقبماندگی، سربلندی و سرافکندگی یک کشور یا ملت می گردد، همانطور که گفته آمد، باید یک ملت - به خصوص عناصر واقعاً ملی، روشن، آگاه و بی غرض کشور - نظر به آنچه در دوران کار یک زمامدار، به طور مثال، انجام شده، قضاوت کنند و آن ها را مورد تقدیر و ستایش یا تقبیح و سرزنش قرار دهند.

صاحب این قلم با خانواده ها و اقوام دشمنی ندارد. داوودخان مرحوم به خانواده سلطنتی تعلق داشت، ولی هیچ گاه به خاطر این که او به این خانواده تعلق داشته است، با وجود این که او نیز انسانی بوده و هر انسانی اشتباهاتی دارد، بی بهره از تمجید این قلم به مثابه یک انسان ملی نبوده است. همین طور صاحب این قلم امان الله خان مرحوم را هیچگاه با شاه شجاع و کارمل و کرزی و پدرام ها و خلیلی ها در یک کفه ترازو قرار نخواهد داد.

کاری که یک زمامدار در یک کشور نموده یا می نماید - علاوه بر این که تاثیرات عملی آن بر زندگی مردم یک جامعه مورد ارزیابی و ارزشگذاری قرار می گیرد - برای تشخیص درست تر این امر که آیا در آن کشور واقعاً کار شده است یا نه یا آن کاری که شده برای ملت ارزشمند بوده یا نه، با کارهائیکه سائرکشورهای جهان - البته در همان زمانیکه ما کارها را در یک کشور - کشور خود ما مثلاً - مورد ارزشگذاری قرار میدهم - صورت گرفته، مقایسه می شود.

ارزشگذاری های بهتر، با قرار دادن دویا چند چیز در کنار هم یا با مقایسه کارهای همتراز و همشکل با هم آسان تر و براننده تر صورت می گیرند.

ما خوب یا بد بودن یک ورزشکار را زمانی میتوانیم تثبیت کنیم که این ورزشکار در برابر یک یا بیشتر از یک ورزش کار قرار بگیرد و بهترین یا بدترین نتیجه را در مسابقه به دست آورد. مدال طلا را بگردن بدترین ورزشکار نمی آویزند؛ مگر اینکه حساب خویش خوری و قوم پرستی باشد!

اگر افغانستان دوران ظاهرخان را با کشور هائی که در همین سال ها استقلال شان را به دست آوردند، مقایسه کنیم، حتی با کشور هائی که ۲۸ سال بعد از ما استقلال سیاسی شان را به دست آوردند - هند و پاکستان -، دیده خواهد شد که کشور ما بسیار عقب مانده تر از این کشورها میباشد و کشور ما متأسفانه هیچ ترقی نکرده و در آن هیچ کاری صورت نگرفته است.

من لازم نمی بینم به جزئیات مسأله و تفاوت هائیکه میان افغانستان و این کشورها که یکی دوتا هم نیستند - به شمول هند و پاکستان و چین - بپردازم، زیرا خوشبختانه امروز از برکت انواع رسانه های خبری به بسیاری از واقعیتها دسترسی داریم و از خیلی از موضوعات در جهان آگاه هستیم. ولی چند نکته به شکل مختصر و عام لازم به ذکر است:

هند بعد از پنجاه و شش سال - ده سال پیش - در جایی از رشد و تکامل رسیده بود که آلمان یکی از پیشرفته ترین کشورهای جهان باوجود همه غروری که دارد، کشوری که کمی پیشتر از نیم قرن پیش از آمدن انفورماتیکرهای هندی به آلمان، مردمانش را نیمه برهنه و نیمه وحشی می خواند، به این کشور احتیاج پیدا می کند و از آن می خواهد تا یک تعداد از انفورماتیکرهای شانرا به آلمان بفرستند.

هزارها دانشمند و متخصص و... هندی امروز در سراسر جهان به شمول امریکا، انگلستان، کانادا و استرالیا در عرصه های بسیار تخصصی و با اهمیت مصروف کار اند و نقش سازنده و فعالی در رشد صنایع و تکنولوژی این کشورها دارند؛ و کارهای شان همواره به دیده قدر نگر بسته می شود.

صنعت فلم و سینمای این کشور - خوب یا خراب، از خود شان یا کاپی - امروز بازار جهان سینما را تسخیر نموده است. هندی را که من سی و سه سال پیش طی یک سفر رسمی دیده بودم، و آن آخرین سفرم به این کشور بود، زمانی که با هند امروز که غالباً آن را در راپور های تلویزیونی می بینم، مقایسه می کنم، اصلاً قابل مقایسه نیست. در آخرین خبری که من در مورد این کشور شنیدم، دولت اعلام نموده بود که تا سال ۲۰۱۵ تمامی روستا های این کشور را از طریق جاده های موثر تر رو به هم و به نزدیک ترین شهر های این روستا ها وصل می کند.

ارتش این کشور به یقین امروز پنجمین ارتش در جهان است. هند امروز تقریباً به تمام فن آوری ها یا تکنولوژی معاصر دست یافته است. رشد اقتصاد این کشور یک میلیارد و کم و بیش دوصد میلیون در اطراف ده در صد است.

همین کشور امروز ما را در زمینه های گوناگون کمک میکند - بعضاً کمکهای بلاعوض.

نقش و توانائی های پاکستان نیز امروز در منطقه و جهان بر کسی پوشیده نیست. تاثیرات این نقش و توانائی ها، خصوصاً در کشور ما - بهتر و بیشتر محسوس است.

ایران زمان رضا خان با افغانستان زمان امان الله خان مرحوم چنان تفاوتی نداشت. ولی امروز این شکاف یا فاصله را که نسبت به آن زمان در تمام زمینه ها خیلی بیشتر شده است، همه ما می توانیم به روشنی ببینیم.

ظاهر خان چهل سال حکومت کرد. چهل سال وقتی کمی نیست. بی طرفی ای که ظاهر خان پیش گرفته بود، چه نفعی برای این کشور به بار آورد؟ اکثر کشورهای به اصطلاح بی طرف به نوعی یا نحوی با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی وقت زد و بند داشتند. کوبا یکی از اقمارشوروی؛ یکی از اعضای کشورهای غیرمنسلک بود. کجای این کشور به یک کشور غیر منسلک می ماند. مصر و یوگوسلاویا و پاکستان و هند و اندونیزیا و ... نیز. یک در خیمه سیاست پاکستان - در زمانی که امریکا و چین به عنوان دو کسور متخاصم در برابر هم قرار داشتند - به سوی چین باز می شد و دردیگر آن به سوی امریکا. مانند گوساله دو مادری هم از این مادر می نوشید و هم از آن مادر.

همه این کشور ها نبض زمان را در دست داشتند و با طپش قلب جهان، سیاست های شان را به نفع کشورهای شان عیار میکردند. در ظاهر تقریباً همه بی طرف بودند، ولی در باطن کار به خاطر منافع کشورهای شان هر یک سر از جایی بر می آوردند. هیچ کدام از این کشور ها هیچ وقت به هیچ کشوری نگفتند که ما با شما کاری نداریم و شما با ما کاری نداشته باشید. زیرا این نوع سیاست، سیاست انزوایی است که نتیجه آن در یک جا ماندن کشور می باشد. این سیاست، پاسیف ترین نوع سیاست هاست. این سیاست ها نه به خاطر حفظ مصالح و منافع کشور که به خاطر حفظ منافع و مصالح زمامداران بی کفایت، خودبین و خودپرست اتخاذ میگردد؛ زمامدارانیکه از رشد و ترقی کشور و بالا رفتن آگاهی های مردم ترس دارند و دم را در هر مرداری ای که بگذرد، غنیمت می دانند.

ظاهر خان حتی نتوانست صنایع نوپای و محتاج به کمک کشور را نیز مورد حمایت قرار دهد که در نتیجه چندین فابریکه خورد و ریزه - از جمله فابریکه گوگرد و فابریکه چینی سازی شاکر به رکود و بالاخره به نابودی دچار شد. این کارها از بی تفاوتی یک زمامدار نسبت به امور و نسبت به منافع ملی یک کشور منشاء میگیرد. رهبران ملی گرای هندی که واقعاً وجدان ملی داشتند و در برابر ملت و کشور احساس مسؤلیت می کردند، چگونه با این مشکل مبارزه کردند و چگونه صنایع نوپای کشور شان را حمایت نمودند؟ این ها، هم نهرو و سکارنو و هم رضا و سکندر و جناح و... برای اعتلاء و پیشرفت کشورشان با همه سختی ها، با همه مشکلات و با همه تهدید ها پنجه دادند و کشورهای شان را به یک جایی رساندند، ولی ظاهر خان چه کرد؟ آقای کرزی خود در یک مصاحبه با بی. بی. سی به این حقیقت که طی ۱۳۰ سال گذشته در افغانستان کار نشده اشاره کرد. چهل سال دوره کار یا حکومت ظاهر خان اگر توجه کنیم در این ۱۳۰ سال شامل است!

هیچ مشکلی در یک جامعه نه شب در میان به وجود می آید و نه شب در میان از بین می رود. هر مشکلی را که در نظر بگیرید، از لحاظ زمان و از لحاظ عوامل به وجود آورنده آن مشکل، ریشه در زمان های قبل از بروز آن مشکل دارد. بی خبری یک ملت، فقدان سواد کافی، فرهنگ بازدارنده و ضد ترقی، تحدید یا جلوگیری از رشد مفکوره های سازنده و مترقی سیاسی، شکستن قلم و محدود ساختن آزادیها و ... گذشته از نبود کار در عرصه های عملی و مادی همه اثرات منفی خود را دارند. وضعیت فلاکت بار کشور ما ریشه در همین مسایل و در گذشته های دور و نزدیک دارد؛ در گذشته هائیکه در یک قسمت خیلی مهم و اثرگذار آن ظاهر شاه زمام کشور را به دست داشت و میتوانست بسیار کار ها کند که نکرد. کار هائی که اگر می شد، به یقین بسیاری از مسایل و امور و وقایع

دردناکی که ما امروز با آن‌ها روبرو هستیم به گونه دیگری می‌بودند. ما نباید این حقیقت را نادیده بگیریم که بعضی اوقات یک تصمیم یا یک حرکت کوچک مسیر بسیاری از کارها را تغییر می‌دهد.

ملیگرایی یعنی به فکر یک ملت بودن. ملیگرایی یعنی منافع یک ملت را در نظر داشتن و به منافع یک ملت اندیشیدن نه به منافع خود یا یک قوم یا یک قبیله.

تاریخ به مانند آئینه ای صاف و روشن همه گذشته ما را نشان می‌دهد. نشان می‌دهد که ظاهر شاه در طول سال‌های زمامداری اش به کی یا کی‌ها بیشتر فکر می‌کرد؟ این کی - که خودش باشد - و کی‌ها متأسفانه همه ملت نبودند.

چرا لطیف پدرام را یک انسان غیرملی می‌خوانیم؟ چون به فکر منافع یک قوم است و می‌کوشد زبان و فرهنگ و تاریخ یک قوم خاصی را تبارز بدهد.

کسانی هستند که از داعیه‌های لطیف پدرام‌ها سخت پشتیبانی می‌کنند. چون نسبت هائی با وی دارند. یا اعضای فامیل ایشان اند یا به قبیله و قوم ایشان بستگی دارند؛ یا عضو یک گروه فکری یا سیاسی اند و یا این که در منافی که از نتیجه این کار به آن‌ها میرسد - هرگونه منافی که باشد - همه شریک اند.

موضوع ارزیابی کارکرد‌های ظاهرخان هم همینگونه است. انسان‌های بی‌طرف و واقعاً ملی که از درد این ملت درد می‌کشند و نه به درد قوم پرستی یا به درد دوستی ظاهر شاه یا به درد از دست دادن روز‌های خوش دوران کاری شان در آن دوره می‌اندیشند و آن روزها را که تنها خودشان شاد و معمور بودند بهترین روزها میدانند، مبتلا نیستند، ظاهرخان را نه تنها مستحق "بابا" بودن نمی‌دانند که مستحق این که آبدیه یا بنائی به نام وی خوانده شود نیز نمی‌دانند.

از این موضوع که بگذریم، کرزی چه کاره است که حق چنین حاتم بخشی هائی را داشته باشد. مگر همین چهار هفته قبل همین ماه‌ها دریافت پول از ایران را خیانت ملی نمی‌خواندیم؟

چه شد آن همه جوش و خروش و فریاد و اعتراض؟ یا حافظه‌ها آنقدر ضعیف شده اند که حتی مهمترین وقایع بعد از چهار - پنج هفته از یاد‌ها محومی شوند. از یک طرف انتخاب کرزی را جعلی می‌خوانیم و او را دست‌نشانده یک کشور اجنبی می‌نامیم و زمانی که از ایران پول می‌گیرد او را به مثابه نوکر و... معرفی می‌کنیم و... و از جانب دیگر از او می‌خواهیم که بنائی را به نام ظاهرخان مسما کند. مگر کرزی آدم بدی نیست؟ اگر آدم بدی است، پس چرا باید چنین امر نیک (مفروض) به دست چنین آدم بدی صورت بگیرد؟ بناها و جاده‌ها و شهرها و... معمولاً به نام انسان‌های ملی، نیک، دانشمند و قهرمانان یک کشور و... نامگذاری می‌شوند. اگر ظاهرخان مستحق چنین انعامی است - به خاطر خوب بودنش - چرا باید این انسان بد چنین مدالی را به سینه چنان آدم خوب از نظر شما بیاویزد؟

من این همه اگر و مگر را برای آن نکردم که خوب بودن ظاهرخان یا بد بودن کرزی را مدلل کنم؛ این دو مسأله نیاز به مدلل ساختن ندارند، بلکه هدف از این همه اگر و مگر این بود که ما را چه شده است - بگذریم از اینکه ظاهرخان کار کرد یا کار نکرد، که یک روز کرزی را بد می‌گوئیم و روز دیگر او را در حدی یک رئیس جمهور میدانیم که می‌تواند، یا اجازه دارد، ببخشد، عطا کند و مفتخر سازد.

آیا بهتر نیست که چنین کاری - در صورتی که ظاهرخان استحقاق چنین افتخاری را داشته باشد - به وسیله یک رئیس جمهور یا یک زمامدار قانونی و واقعاً ملی که واقعاً از درون جامعه و باحمایت راستین و محسوس مردم برخاسته باشد و غلام گوش به فرمان کشورهای بیگانه نباشد، عملی شود؟

خیلی عجیب است که ما ها شاه شجاع را که در حمایت قشون انگلیسی ها به کشور آمد و بر تخت سلطنت نشست، همین طور ببرک کارمل را که روس ها وی را با خود آورده به چوکی نشاندهند، خاین و وطن فروش و ... می خوانیم و هیچ حق و احترامی به نام یک زمام دار برای ایشان قابل نیستیم، ولی کرزی را که بر بال های هواپیما های ب - ۵۲ امریکائی به افغانستان آمد و به مقام ریاست جمهوری نصب شد، درست مانند کارمل و شاه شجاع، با همه رسوائی های دیگرس، نه تنها به جد خاین و خاک فروش نمی خوانیم که این حق را هم برایش میدهم که به نام این ملت افتخارات را به شاخی باد کند!

ما تاریخ سه - پنجهزار ساله داریم. در عرض و طول این تاریخ دراز و کهن هزارها انسان برجسته در این مرز و بوم چشم به دنیا کشوده اند. و هر یک مصدر خدمات قابل ستایشی شده اند. چرا همیشه نادر خان و ظاهر خان و ...

چرا ما از نعمت ارزشناسی بی بهره هستیم؟ کی باید این همه دانش ها را در کله های ما فرو ببرد؟ آره، چرا ظاهر خان و نه ناهید، یا ناهید ها؟ ظاهر خان در موقعی که کشور نیاز به کمک داشت، کشور را به امید خدا رها کرد. ولی ناهید ها سینه سپر کردند و در برابر خلق و پرچم و روس ایستادند و جان دادند. چرا همواره کسانیکه نام دارند؟ و چرا ما همیشه تنها و تنها به خود فکر می کنیم. آیا کسانی که همیشه در فکر خود هستند، می توانند واقعاً در فکر ملت شدن یا ملت ساختن باشند؟!

امروز درکشور المان به نام هیتلر نه جاده ای مسما است و نه تپه و کوه و بنائی. چون هیتلر کاری کرد که المان تا امروز از جهات عدیده ای از نتایج آن منفعل و متاثر است. اما خواهر و برادر " شولتز " که شجاعانه علیه هیتلر ایستادند، قصد جان وی را نمودند و جان های شان را در این راه از دست دادند، شاید شهری در المان نباشد که در آن خیابان یا جاده یا بنا و ... به نام این ها مسما نشده باشد.

من حرف آقای وحید مژده را، با همه اختلاف نظری که این جا و آن جا با ایشان دارم، در مورد این موضوع که به تاریخ باید نظری نوی انداخته شود، تأیید می کنم. این حرفی است که من همیشه بر آن تأکید ورزیده ام؛ منتها در تمام موارد، و نه تنها و تنها در مورد تاریخ!

ظاهر خان اگر میخواست و جریزه (همان اصطلاحی که شاه ایران در مورد او به کار برد) آن را می داشت، می توانست کار هائی بکند؛ ولی چهل سال را هدر داد و هیچ کاری، به تناسب این زمان، برای این مردم و این کشور انجام نداد. به نظر من او حتی مستحق افتخار بابا بودن را هم ندارد. ولی چه میشود کرد؟ وقتی که سرنوشت ملت به دست یاغیان خودسر و غیرمسئول و بیگانه پرست و جنایت کار میافتد؛ یک تعداد آن ها خود را از راه پارلمان برانت میدهند، تعدادی به خاکفروشی و معامله های این چنینی دست می زنند - بدون ترس از ملت - و یک تعداد هم بخاطر نسبت ها افتخارات این کشور را به نام این و آن به شاخی باد می کنند! خدا به داد ما برسد؛ از بنده ها که کاری ساخته نیست!